

## تاریخ شفاهی رسانه ایران: جمشید برزگر

جمشید برزگر، روزنامه‌نگار ایرانی و تحلیل‌گر مسائل ایران در بی‌بی‌سی فارسی است. او کار حرفه‌ای خود را به عنوان روزنامه‌نگار از ابتدای تاسیس روزنامه ایران در حوزه سیاسی شروع کرده است که پس از آن با مجله ایران جوان ادامه یافته است. برزگر در راه‌اندازی تعدادی از روزنامه‌ها مانند گزارش روز، انتخاب و همبستگی همکاری داشته است و به عنوان عضوی از شورای سردبیری این روزنامه‌ها فعالیت کرده است. او پس از خروج از ایران به بخش فارسی بی‌بی‌سی جهانی پیوست و در یک دوره دوساله برای راه‌اندازی وبسایت رادیوفردا به آن رسانه رفت و مجدداً به بی‌بی‌سی بازگشت و به عنوان مدیر بخش آنلاین و رادیو کار خود را از سر گرفت.

یکی دیگر از زمینه‌های فعالیت رسانه‌ای و فرهنگی او در حوزه ادبیات و شعر بوده است که حضور در سرویس ادبی رسانه‌ها و همچنین انتشار کتاب و دبیری کانون نویسندگان ایران، دل‌بستگی او را به این حوزه به خوبی نشان می‌دهد. جمشید برزگر در این گفتگو خاطره‌ها و تجربه‌های دوران فعالیت رسانه‌ای خود را شرح داده است.

\*\*\*

### کار روزنامه‌نگاری را از چه زمانی و با چه نشریاتی آغاز کردید؟

ورود من به دنیای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، یعنی اینکه به عنوان کار بخواهم به آن نگاه کنم نه اینکه مطالبم این جا و آن جا به صورت شعر و داستان منتشر شود، از سال ۶۹ و بعد از اینکه برای تحصیل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به تهران آمدم شروع شد. آن زمان از طریق دوستی به مجله رشد معلم معرفی شدم. آنجا قرار شد که به نامه‌های خوانندگان جواب دهم. رشد معلم ماهنامه‌ای جالب توجهی بود چرا که از طریق آموزش و پرورش به اقصی نقاط ایران می‌رسید. مجلات دیگری هم بودند مثل رشد کودک، نوجوان و ... که پایه این نشریات در دوران قبل از انقلاب گذاشته شده بود. بعد از آن بود که ویراستار مجله شدم که البته این کارم چندان با حوزه کار خبری ارتباطی نداشت. سردبیر مجله رشد جواد محقق بود. دوست شاعر و هنرمند مهدی الماسی هم آنجا بود که بعدها بیشتر در زمینه تحقیق و پژوهش کارش را ادامه داد. داوود غفارزادگان، نویسنده و داستان‌نویس، هم آنجا بود. کسان دیگری مثل سیدمهدی شجاعی و طیف دیگری از شاعران کودکان و نوجوان هم بودند که بیشتر در رشد نوجوان کار می‌کردند و من ارتباط مستقیمی با آنها نداشتم.

### همان‌طور که گفتید در مجله رشد کار شما جنبه خبری نداشت، چطور شد که وارد روزنامه‌نگاری خبری شدید؟

حضور من در دنیای روزنامه و مطبوعات به روزنامه ایران برمی‌گردد. چند ماه قبل از راه‌اندازی روزنامه ایران به این روزنامه معرفی شدم و در سرویس سیاسی کارم را شروع کردم. چند ماه برای راه‌اندازی و آماده سازی روزنامه کار تمرینی می‌کردیم و روزنامه، با تبلیغات زیادی آغاز به کار کرد. تا چند ماه قبل از اینکه از ایران خارج شوم هم عملاً در استخدام موسسه ایران بودم.

### حوزه کاری و فعالیت شما در روزنامه ایران چه بود؟

در ایران، قرار شد مرتبط با تحصیلاتم با سرویس سیاسی کار کنم. اگرچه خودم ترجیح می‌دادم به خاطر علایقی که به حوزه شعر و ادبیات داشتم، در سرویس ادب و هنر کار کنم. به هر حال به عنوان یادداشت‌نویس کارم را شروع کردم و در حوزه مسائل داخلی و همچنین مسائل منطقه‌ای و سیاست خارجی ایران تحلیل سیاسی می‌نوشتیم. با سمت‌های مختلفی در روزنامه ایران کار کردم. از جمله مدتی نسبتاً طولانی خبرنگار پارلمانی روزنامه ایران بودم. در مجلس هم خبرنگاری می‌کردم. چندین و چند ماه خبرنگار پارلمانی بودم و بعد از آن هم در حوزه‌های مختلفی خبری کار می‌کردم. در واقع از یادداشت‌نویسی تا حد زیادی فاصله گرفتم و کارم به خبرنگاری و گزارشگری و مصاحبه نزدیکتر شد. کاری که بعدها هم بسیار انجام دادم. مصاحبه‌های عموماً با چهره‌های سیاسی بودند.

### از این مصاحبه‌ها مورد قابل توجهی را به یاد دارید؟

در روزنامه ایران سرویسی به نام آینه وجود داشت که تعریف خاصی برای آن شده بود. این سرویس موقعیت خیلی جالبی داشت و من چون آن را دوست داشتم بعد از مدتی از سرویس سیاسی به سرویس آینه رفتم. همه سرویس‌های دیگر، حوزه کاری مشخص داشتند مثل سیاسی یا اجتماعی، اما این سرویس همه‌ی آنها بود و هیچ کدام نبود. این سرویس موضوع خاصی نداشت و بسته به مسائل و تحولات روز و علایق خودمان می‌توانستیم روی موضوعات مختلفی کار کنیم. یعنی یک روز موضوع هنری کار کنیم و با یک سینماگر گفتگو کنیم و روز دیگر با یک سیاستمدار یا حرف بزنیم. آن‌جا با محمد

آقازاده و بعضی دوستان دیگر همکار بودم. یادم می‌آید، زمان انتخابات دوم خرداد بود. من و محمد آقازاده تنها کسانی بودیم که قبل از انتخابات با آقای خاتمی مصاحبه کردیم. که بازتاب‌های زیادی داشت.

### آیا در بخش‌های دیگر روزنامه و موسسه ایران هم فعالیت داشتید؟

بله. در واقع بعد از آن بود که به دلایلی ترجیح دادم به مجله ایران جوان بروم که آن زمان تازه راه افتاده بود و مورد استقبال هم قرار گرفته بود. نشریه فوق‌العاده پرتیراژی با نوآوری‌هایی که مرزها را جلوتر می‌برد. این خصوصیت ایران جوان خیلی به نظرم جالب می‌آمد. آنجا مسئولیت دو سرویس سیاسی و ادبی هنری را داشتم. در کنار کار به عنوان دبیر سرویس خودم هم می‌نوشتیم. مصاحبه‌هایی در آنجا انجام می‌دادیم که خیلی چالشی بود و سعی می‌کردیم با مصاحبه‌شونده‌ها قدری غیرمتعارف برخورد کنیم. سبکی که بعدها خیلی بیشتر رایج شد.

### با توجه به علاقه‌های ادبی که داشتید آیا با نشریات دیگر نیز همکاری می‌کردید؟

بله. در آن سال‌ها مثل همه دوستان دیگر در جاهای مختلف کار می‌کردم و این‌هایی که اسم بردم، کارهایی بود که بیشتر به عنوان منبع در آمد به آنها نگاه می‌کردم. جاهای دیگری هم به عنوان عضو شورای سردبیری یا مثلاً مسئول صفحه شعر کار می‌کردم. نشریات مستقلی مثل معیار یا تکاپو یا کارنامه‌هایی بودند که در آن‌ها بیشتر علائق خودم را در حوزه ادبی دنبال می‌کردم. مثلاً در کارنامه، زمانی که زنده یاد گلشیری نشریه را منتشر می‌کرد، همراه عبدالعلی عظیمی، مسئول صفحه شعر بودم. نشریات دیگری مثل معیار هم بودند که با دوستان دور هم جمع شده بودیم و آن را منتشر می‌کردیم.

### برگردیم به روزنامه ایران، شما در آن سالها چقدر سانسور را تجربه کردید؟

روزنامه ایران قبل از دوم خرداد وضعیت به خصوصی داشت و به هر حال دولتی بود. خیلی از همکارانم و همین‌طور مسئولان روزنامه کسانی بودند که از خبرگزاری جمهوری اسلامی می‌آمدند. اما خط قرمزها و مرزها شناخته شده بود و می‌دانستیم چه چیزی را می‌توان نوشت و چه چیزی را نمی‌توان نوشت. آن زمان در حوزه مسائل سیاسی خیلی جو خشکن بودن وجود نداشت و خود ما هم چندان راغب نبودیم که بخواهیم فضا را باز کنیم. فضای مطبوعاتی آن دوره هم جدا از روزنامه‌های مثل سلام که در موضع انتقادی قرار داشت، فضای بازی نبود. جسارت و شهامت برای شکستن مرزها همه مربوط به بعد از دوم خرداد است. در آن دوره حقیقتاً موارد معدودی بود که کسی می‌خواست این کار را انجام دهد و با مانع برخورد می‌شد. چون به هر حال سیستم کار کاملاً مشخص بود. دبیر سرویس کارها را می‌خواند و بعد هم سردبیر یا شورای سردبیری می‌دیدند و بعد تغییرات اعمال می‌شد. کلمات خط می‌خورد، سطرها خط می‌خورد یا مطالب به دلایل مختلفی بازگردانده می‌شد.

### به این ترتیب تحت فشار فضای آن دوره گرفتار خودسانسوری بودید؟

نه اینطور نبود. الان خاطره خیلی روشنی از این که خودم خواسته باشم کاری کنم و به شکلی سانسور شده باشم ندارم. یادم می‌آید همان دوره‌ای که خبرنگار پارلمانی بودم به زادگاهم همدان رفته بودم. آن زمان تپه‌های هگمتانه را حفاری کرده بودند و بعد بدون هیچ حفاظی رهایشان کرده بودند و زیر باران به آنها آسیب وارد شده بود. این مسئله را شخصاً پیگیری کردم تا حدی که کار را به کمیسیون فرهنگی مجلس رساندم. چند نماینده عضو کمیسیون فرهنگی، نمایندگان سازمان میراث فرهنگی و خود من رفتیم و تمام این موارد مطرح شد. گزارش این‌ها هم در روزنامه منتشر می‌شد. حقیقتش این است که به مشکلی هم برخورد نکردیم. یکی دیگر از مواردی که دنبال کردم، زمانی بود که سهم ایران را از کنسرسیوم نفت آذربایجان به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش دادند. با سفیر وقت آذربایجان در تهران گفت‌وگو کردم و در کمیسیون نفت هم جلسه‌ای برگزار شد که گزارشاتش همان زمان در روزنامه منتشر شد. البته معنی این‌ها این نیست که سانسور وجود نداشت. به خاطر می‌آورم، روزی که فرج سرکوهی ناپدید شده بود و ایران می‌گفت به آلمان رفته ولی معلوم نبود کجاست، یکی از همکارانم که خبرنگار ایرنا بود و قبلاً با هم تجربه کارهای مشترک داشتیم، گفت من باید برای مصاحبه به فرودگاه بروم. وقتی برگشت من فهمیدم رفته بوده با فرج سرکوهی گفت‌وگو کند. آن زمان خیلی رایج بود که خبرنگار ایرنا به عنوان خبرگزاری جمهوری اسلامی می‌رفت که خبر رسمی را منتشر کند. با فرج مصاحبه کرده بودند که البته او در زندان بود و مسائلی مطرح شد که بعدها در نامه‌اش به آن‌ها پرداخت. یعنی چارچوب‌های کار تا حد زیادی تعریف شده بود. البته فراز و فرودهای نسبی و روزانه هم داشت. ولی در پاسخ به سوال سانسور و ممیزی، این‌ها تا حد زیادی از قبل تعیین شده بود و طبق روزنامه‌نگاری که ما آن روزها داشتیم تجربه می‌کردیم خیلی در صدد شکستن این چارچوب‌ها و بیرون رفتن از آن مرزها نبودیم. من هم طبیعتاً در همان چارچوب کار می‌کردم. قطعاً چه برای من و چه برای بقیه دوستان پیش آمده که مطالبی بنویسیم که شورای سردبیری آن را اصلاح کند ولی خیلی مهم و تعیین کننده نبودند. اما در هر صورت سانسور

وجود داشت و روزنامه نگاری آزاد نبود.

### آیا در مجله ایران جوان آزادی بیشتری داشتید؟

ایران جوان زمانی راه اندازی شد که فضای دوم خرداد احساس شده بود و بعد هم که یکی دو سال اول دوران آقای خاتمی را پشت سر گذاشته بودیم. مخاطبان هم جوانان بودند، در نتیجه چه در انتخاب موضوعات و چه در شیوه کار سعی می کردیم که یک مقداری جلوتر باشیم. همان زمان هم مجله با روزنامه تفاوتی خیلی جدی داشت. گزارش های اجتماعی که در مجله چاپ می شد هیچ وقت در روزنامه چاپ نشدند. یاد می آید همان موقع چون روزنامه مال دولت بود، درگیری هایی وجود داشت. مثلا یک مدتی روزنامه ایران و کیهان در برابر هم صف آرای کرده بودند و خیلی از یادداشت هایی که این وسط در پاسخ به کیهان نوشته می شد را خود ما می نوشتیم. اما در مجله کار به شکل دیگری بود و تمرکز روی جوانان و مسائل آنان قرار داشت. خیلی ها آنجا کار می کردند. چه در روزنامه و چه در مجله ایران جوان. بچه های جوان و با استعدادی که آنجا شدند و کار روزنامه نگاری را دنبال کردند. کسانی مثل شهرام رفیع زاده، کیوان حسینی، نیما تمدن، فرامرز قره باغی، محمد آقا زاده، جلال برزگر و خیلی های دیگر. تا دو سه ماه بعد از توقیف شدن نشریه که فکر میکنم آذر ماه سال ۷۹ بود ما همچنان سرکار می رفتیم. بعد از آن فوه قضاییه نشریه را توقیف کرد.

### بعد از توقیف ایران جوان کار مطبوعاتی تان را چگونه ادامه دادید؟

در این فاصله ما به کارهای دیگر هم می پرداختیم. از جمله راه اندازی روزنامه گزارش روز با همراهی محمد آقا زاده که علی رغم شروع خوب و قدرتمند این روزنامه، عمر چندانی نداشت. اولین شماره ای که این روزنامه منتشر شد خاطر من هست یکی از عکس های شادی قدیریان را چاپ کردیم. در عکس اصلی زن قاچاری در حال خواندن روزنامه همشهری بود. ما تغییرش دادیم را و جایش روزنامه ی گزارش روز گذاشتیم، روزنامه شروع به کار کرد اما پس از پانزده شماره به دلیل منتشر شدن یک کاریکاتور که نشان می داد مقامات ایرانی در حال خارج کردن سرمایه و پول از کشور هستند، توقیف شد. آن کاریکاتور اتفاقا در آن زمان خیلی هم سر و صدا کرد.

آن زمان فارغ التحصیل شده بودم. فوق لیسانس ام را گرفته بودم و سربازی می رفتم. همزمان با خدمت سربازی هم در ایران جوان و هم در گزارش روز مشغول به کار بودم. گزارش روز چندین دوره داشت. این دوره ای که ما داریم راجع به آن صحبت میکنیم مربوط به اردیبهشت ۷۷ بود. من در آن سمت سردبیر و دبیر سرویس فرهنگی و هنری را داشتم که تصمیم این بود که بیشتر روی سرویس فرهنگی، هنری تمرکز کنم. چون قصد داشتیم فضایی را ایجاد کنیم که بیشتر چهره های روشنفکری که امکان حضور در مطبوعات را نداشتند، دیده شوند. این جهت گیری کاملا در همان چند شماره مشخص بود.

### به این ترتیب شما هم گرفتار توقیف های پیاپی شدید. بعد از گزارش روز به کجا رفتید؟

پس از آن توسط همکاران سابقام در روزنامه ایران، برای راه اندازی روزنامه انتخاب دعوت به کار شدم. خیلی در طراحی ستون ها و شکل کار نقش داشتم. با اینکه صاحب امتیاز روزنامه انتخاب، سازمان تبلیغات بود و گفته می شد به جناح راست یا محافظه کار نزدیک است، در مجموع تجربه ی خوشایندی برای من محسوب می شد و چارچوب های خیلی حرفه ای را برایش تعریف کرده بود. تیم مشغول در آنجا هم، همین نظر را داشتند. روزنامه مثنی حرفه ای داشت اما فشار خیلی زیاد بود. من معاون سرویس سیاسی بودم و بعد از مدتی هم که یکی از دوستان از آنجا رفت مدتی دبیر سرویس سیاسی شدم. یاد می آید گفتگویی چالشی با آقای ابطی که در آن زمان معاون دفتر آقای خاتمی بودند انجام دادیم. یا مثلا در ۱۸ تیر ۸۷ من خودم شخصا همان صبح زود که از جریانات ۱۸ تیر مطلع شدم تا چند روز بعد آن در صحنه بودم و ماجرا را دنبال می کردم. عکسهایی هم هست که نشان می دهد دانشجویان روزنامه انتخاب را مثل روزنامه خرداد البته نه در آن سطح و آن مقیاس، ولی به همان شکل در دستشان گرفته بودند. در آن جریان به رغم همه مسابلی که وجود داشت سعی کردیم گزارشگر واقعیت ها باشیم و دخل و تصرفی در گزارشگری نکنیم. به همین خاطر اگر نگاهی به انتخاب آن زمان ببینید، می بینید که گزارش ما از روند حوادث کوی دانشگاه و مسائلی پیش آمده را واقعا به هیچ عنوان نمی شود در چارچوب روزنامه نگاران جناح راست یا محافظه کاران قرار داد. چون برای ما نفس خیر و پردازش آن و کار حرفه ای خیلی اهمیت داشت و اصل اساسی محسوب می شد، ما سعی می کردیم رعایت اش کنیم.

### به غیر از پوشش خبری حوادث کوی دانشگاه، خاطره دیگری از گزارش هایی که کار کردید به یاد دارید؟

یادم می آید زمانی که سرباز نیروی زمینی ارتش بودم، یک روز صبح خیلی زود تماس گرفتند و گفتند که سپهبد صیاد شیرازی ترور شده. سریع رفتیم به بیمارستانی که متعلق به ارتش که به منزل آقای صیاد شیرازی هم نزدیک بود. وقتی ما

رسیدیم آمبولانس تازه پیکر ایشان را آورده بود. من همان لحظه بالای سرشان بودم. بعد منتقلش کردند روی تخت و خیلی از مقام‌ها به دیدن‌شان آمدند. همان صبح اول وقت با خبرگزاری ایرنا تماس گرفتم. وقتی آنها آمدند گزارشی مفصل و لحظه به لحظه از همان صبح تا غروب تهیه شد که منحصر به فرد بود و علت همین بود که کسی دیگری مثل من به طور تصادفی در این موقعیت قرار نداشت.

**با توجه به خط مشی سیاسی انتخاب آیا برای شما پیش آمد که کاری را بخواهید انجام دهید و سانسور شوید؟**  
در روزنامه از همان روز اول ما قراری گذاشته بودیم که تا حد زیادی هم رعایت شد و آن این بود که از چارچوب انصاف و از آن مهتر اصولی که باید رعایت کنیم، خارج نشویم. از جمله شیوه نوشتن‌مان و اگر کسی هم نقدی وارد میکند، این نقد به چه شکلی باشد. مرزمان هم با باقی نشریات که از نظر سیاسی در یک چارچوب قرار می‌گیرند مشخص باشد مثلاً حتاکی و توهین نکنیم، تهمت نزنیم، مثل روزنامه کیهان نباشیم. تا حدود زیادی هم به این‌ها عمل شد. تا اینکه اتفاقی افتاد و باعث شد من استعفا کنم و دیگر در روزنامه همکاری نداشته باشم. البته همان‌طور که گفتم من هم‌زمان در انتخاب و مجله ایران‌جوان بودم.

### **چه چیزی باعث شد که با روزنامه انتخاب قطع همکاری کنید؟**

یادم می‌آید خبرنگار ما در سرویس ادب و هنر یادداشتی خطاب به وزیر فرهنگ و ارشاد نوشته بود که من هفده بار تلفن کردم آقای وزیر جواب ندادند. مسلماً آدم کنجکاو میشود که این خبرنگار چه چیز را میخواهد بپرسد که اینقدر مصر و پیگیر بوده؟ بعد روشن شد اعتراض آن خبرنگار این بوده که زمانی که گفته خودشان در حوزه‌ی جوان چاپ شده که در آن ارزش‌های انقلاب زیر سوال رفته و چرا این وزیر نظارتی نداشته؟! من واقعا خیلی بر آشفته شدم و همان موقع هم با آقای طه هاشمی و مهدی فقیهی جلسه گذاشتیم که این چه شکل از خبرنگاریست؟ ما مگر مامور دادستانی هستیم؟ اینکه نه نقد است نه پرسش از عملکرد. تنها یک کيفرخواست است علیه وزیر و هم نویسنده. یک خبرنگار به قول خودش تمام وقت خودش را گذاشته و هفده بار تماس گرفته، این غلط است و اگر قرار باشه اینگونه کار شود، نمی‌شود ادامه داد. بعد از آن ماجراهای این‌چنینی دیگر ادامه پیدا نکرد. اما وقتی کنفرانس برلین اتفاق افتاد، من مرخصی بودم. وقتی آمدم دیدم که یادداشتی به صورت دنباله‌دار از فکر می‌کنم نویسنده‌ای خارج از تحریریه به نام آقای اکبر نبوی منتشر شده بود. در دو یادداشت در همان فضایی که پیرامون کنفرانس برلین راه افتاده بود، با لحن خیلی بد و توهین آمیزی همانند روزنامه کیهان به شرکت کنندگان در این کنفرانس پرداخته بودند. از جمله به محمود دولت‌آبادی. هم‌زمان با روزنامه انتخاب، من منشی هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران هم بودم و مسئولان انتخاب هم کاملاً در جریان بودند. حتی سه شنبه‌ها که جلسات کانون بود سرکار نمی‌رفتم و در این جلسات شرکت می‌کردم. کانون هم می‌دانست که من با چنین روزنامه‌ای با چارچوب‌های حرفه‌ای مشغول به کار هستم. اما وقتی آن مقاله منتشر شد من به دو دلیل واقعا برآشفته شدم. یکی از دلایلی این بود که اصلاً قرار ما بر منتشر کردن اینگونه مطالب نبود و دوم اینکه در آن به آقای محمود دولت‌آبادی که یکی از چهره‌های نامدار معاصر و همچنین یکی از دوستان‌ام بود، به این شکل پرداخته شده بود به همین خاطر استعفا نامه‌ام را با لحن تندتری نوشتم و از روزنامه انتخاب بیرون آمدم. یادم هست که حتی آقای دولت‌آبادی مخالف استعفای من بود که من به ایشان گفتم من این کار را هم به خاطر شما و هم به خاطر اصول کاری خودم کردم.

### **وقتی از انتخاب بیرون آمدید رسانه دیگری بود که با آن کار کنید؟**

چند ماه پس از بیرون آمدن از روزنامه انتخاب توسط یکی از دوستانم که عضو حزب همبستگی بود، برای راه اندازی روزنامه این حزب از من دعوت به کار شد. زمینه‌های راه اندازی این روزنامه را تدارک دیدم. از پیدا کردن ساختمان که در ابتدا یک محل مسکونی بود تا چیدمان میز و صندلی آن و همچنین تشکیل تحریریه و تیم فنی. خیلی بحث در مورد روزنامه همبستگی بود که آخرین نکته اش در این مورد بود که بلافاصله بعد از روزنامه انتخاب که یک روزنامه محافظه کار است، روزنامه همبستگی جزء اصلاح‌طلبان محسوب می‌شد.

### **کار با یک روزنامه حزبی چه فراز و نشیب‌هایی داشت؟**

سال بعد با انتخابات هیئت دبیران کانون (نویسندگان) من به عنوان یکی از اعضای هیئت دبیران انتخاب شدم و روزنامه همبستگی هم مثل همه روزنامه‌های دیگر، این خبر را منتشر کرد. ولی در آن زمان کسانی چون آقای راه چمنی که دبیر حزب بودند، با استناد به همان خبر خیلی راحت به من گفتند که تو دگر اندیشی و حضورت در این روزنامه برای ما می‌تواند ایجاد دردسر کند و عملاً من از آن کار برکنار شدم حتی حقوق چند ماهم را به من پرداخت نکردند. اما چون چند ماه بعد از ایران خارج شدم دیگر پیگیری نکردم. البته قبل از آن مسائل دیگری هم اتفاق افتاده بود که خب از نظر تفکر و

خط مشی خیلی اختلافات جدی ای وجود داشت. آنها هم نگران بودند و حتی خودشان هم آن زمان به من گفتند که ما شنیده‌ایم شما می‌روید روزنامه در می‌آوردید سرمایه‌گذاری می‌کنید بعد روزنامه می‌افتد دست روزنامه نگارها و آنها هم روزنامه را به هر سمتی که می‌خواهند می‌برند. در واقع دوستان سیاسی خودشان، کسانی که قبلا این تجربه را داشتند، این نصیحت را به آنها کرده بودند و آنها هم می‌ترسیدند. اگرچه روزنامه خیلی زود جا افتاد و خیلی زود استقبال شد. حتی در همان چند روز اول انتشار، با نهایت شگفتی با این‌که از نظر ما زمینه برای بالا بردن تیراژ کاملا وجود داشت، آنها به شدت مخالف این امر بودند. چرا که می‌ترسیدند نتوانند ابعادش را کنترل کنند. این‌ها تجربه‌ی بسیار دشواری برای من به شمار می‌رفت.

### پنابراین شما با آنها اختلاف فکری بارزی داشتید؟

یادم می‌آید زمانی که بحث عبور از خاتمی خیلی مطرح بود و بعضی اصلاح طلب‌ها، بعضی اصلاح طلب‌های دیگر را به تند روی متهم می‌کردند که دارند از چارچوب‌هایی که آقای خاتمی ترسیم کرده عبور میکنند و این به زیان اصلاحات است. سرمقاله‌ای به نام عبور از ملت نوشته بودم و در آن این بحث را مطرح کرده بودم که بیایید ببینیم این کسانی که شما آنها را متهم به عبور از خاتمی می‌کنید چه چیزی می‌خواهند بگویند. گفته بودم که با توجه به پرسش‌ها شعارها و خواسته‌هایشان، سقف خواسته‌هایشان از کف وعده‌ها و شعارهایی که آقای خاتمی در انتخابات داده بود پایین‌تر است. این‌جا سوالی مطرح می‌شود که در این میان چه کسی از چه چیزی دارد عبور می‌کند؟ اگر اینها از فردی که به وعده‌هایش عمل نکرده انتقاد می‌کنند و به زعم شما عبور می‌کنند، کار ناشایستی مرتکب شده‌اند؟ کسی که بر وعده‌های خودش پا گذاشته و به شعارهایی که داده پایبند نیست. این‌که این‌ها دارند به آن فرد یادآوری می‌کنند که پای وعده‌هایی که داده بیاستد و به آنها عمل کند. بالاخره عبور از خاتمی بد است یا در واقع با این کاری که خاتمی میکند، عبور آقای خاتمی از ملت بد است، کدامیک؟ بعد از انتشار این نوشته، نزدیک ظهر تعداد زیادی از نمایندگان عضو فراکسیون همبستگی که تعدادشان در مجلس هم زیاد بود و در آن زمان دومین سومین فراکسیون در مجلس محسوب می‌شد و چهل پنجاه نفر نماینده داشت، با حالتی عصبی و وحشت زده پرسیدند که جریان چیست؟ بعدا گفتند که همان روز تحت شدیدترین فشارها از طرف فراکسیون مشارکت و اعضای جبهه مشارکت قرار گرفته بودند. که این مطالبی که شما منتشر می‌کنید چنین است و چنان. این‌ها باعث شد که آنها حس اعتماد را نداشته باشند. برای همین آن دوره، دوره‌ی خیلی دشواری بود. بعد از این‌ها مجله ایران‌جوان توقیف شد و من هم دیگر هیچ علاقه‌ای نداشتم که دوباره به روزنامه برگردم و اصلا امکانش هم به دلایلی فراهم نبود. در یک دوره‌ای فقط شروع به نوشتن به صورت یادداشت با اسم مستعار برای جاهای مختلف کردم و وضعیتم به گونه‌ای بود که دیگر امکان ماندن و کار کردن بر این‌ها وجود نداشت.

### از ایران که خارج شدید کار رسانه‌ای خود را به چه شکلی ادامه دادید؟

توصیه شد که از کشور خارج شوم و دو سه ماه بیشتر از خروج نگذشته بود که دوستان خودم که قبلا در ایران همکار بودیم و به بی بی سی آمده بودند با من تماس گرفتند و شروع کردم به کار با بی بی سی. برای سایت نوشتنم و سرآغاز دوره تازه‌ای از کار من شد. بعد هم مدتی در رادیو فردا بودم که طراحی و راه اندازی سایت آنجا بر عهده من بود. بعد هم برگشتم دوباره به سایت بی بی سی تا به الان. همیشه این حرف را می‌گفتم که من به عنوان یک روزنامه نگار بی بی سی را خانه خودم می‌دانم و همانطور که گفتم، نه اینکه این آن ایده‌آلیست که بهتر از آن نمی‌شود تصور کرد. من این‌طور نگاه می‌کنم که راهنمای روزنامه‌نگاری که ما داریم و بر اساس تجربه‌هایی که روی هم گذاشته شده، بی بی سی به این شیوه و اصول کاری رسیده است.

### بر اساس اصول روزنامه‌نگاری حرفه‌ای فعالیت خود در این همه رسانه متنوع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دلیل اینکه من بدون هیچ تلاش و خیلی زود با شیوه کار در بی بی سی وفق پیدا کردم، این بود که خودم این شیوه کار را قبول داشتم و به نظرم شیوه درست‌تری از روزنامه‌نگاری بود که در ایران تجربه کرده بودیم. در چند جای مختلف و با گرایش‌های سیاسی متضاد کار کرده بودم و سعی کرده بودم که تا حد زیادی به اصول کار پایبند بمانم. خیلی دشوار بود برای اینکه در آنجا واقعا به آدم تحمیل می‌شد که در کجا بایستی و موضع‌گیری کنی. آن هم نه به عنوان یک روزنامه نگاری که کار تحقیقی می‌کند و پرسش‌گر است بلکه به عنوان کسی که در جبهه‌بندی سیاسی قرار می‌گیرد. البته من نمی‌گویم که روزنامه‌نگار حزبی و موضع دار بودن بد است و بی طرف بودن ضرورتا و فی نفسه یک ارزش قائم به ذات است. همه این‌ها بستگی به این دارد که شما در کجا مشغول به کار هستید و چه تریبونی در اختیار شماست. آنوقت در مقایسه با آن می‌توان گفت که ضروریست بی طرف باشید یا ضروری نیست. البته من فکر می‌کنم در روایت حادثه و واقعه همه باید بی‌طرفی را رعایت کنند. اگر نکنند این فریب دادن مخاطب محسوب می‌شود. خبررسانی فقط در دادن خبر خلاصه نمی‌شود، تحلیل آن خبر و دادن سوابق آن خبر و بازشکافی ابعاد آن هم هست. زمانی که همه اینها را در کنار هم می‌گذاریم

آن خبر تاثیر نهایی را می‌گذارد و برآیند اینها ارتباط شما با مخاطب را شکل می‌دهد.

### به این ترتیب روزنامه‌نگاری داخل ایران به نوعی در خدمت کار حزبی بوده است؟

می‌خواهم بگویم در ایران اتفاقی که می‌افتاد این نبود و هنوز هم همینطور است. آن بدنه روزنامه‌نگاری که عملاً در صف اول این منازعه قرار گرفته بود و هزینه آن هم پرداخته بود و همچنان هم به شیوه‌های مختلف می‌پردازد، در نهایت ارتباط ارگانیک و عمیقی با آن پشتیبانی سیاسی که محرک این جریان و زمینه ساز انتشار روزنامه‌ها بود، نداشتند. صریح‌تر اگر بخواهم بگویم این است که تعداد بسیار محدودی و معدودی از جوانان روزنامه‌نگار بودند که در سازمانها و گروه‌های سیاسی اصلاح طلب، حضور جدی، موثر و تعیین کننده داشتند و به عنوان پیاده نظام در حال جنگیدن بودند و هزینه هم پرداخت می‌کردند. ممکن است که در جایی فصول مشترک فکری در یک نگاه وجود داشته باشد ولی به آن شکل نیست. مثلاً در همه نشریات حزبی وقتی ارگان منتشر می‌کند بخش نشریات و رسانه یکی از مهمترین بخش‌هاست مثل شورای مرکزی، کمیته مرکزی و اعضای کمیته مرکزی نظارت مستقیم دارند که سردبیر و شورای تحریریه از آنجا می‌آید و یک اهمیتی دارد. ولی در اینجا طیف زیادی از روزنامه‌نگارها بدون هیچ سرپناه، کوشندگانی هستند که از روزنامه‌های متعلق به آن طیف و این طیف هستند کما اینکه ممکن بود خیلی از آنها به خودی خود به موضع گیری‌ها و صف بندی‌های آن زمان انتقادات خیلی جدی ای هم داشتند ولی ناگزیر بودند که به مسائل از چارچوب آن جریان نگاه کنند. این یک ایراد اساسی بود که تحمیل می‌شد. وگرنه اگر این جریان‌ها روزنامه‌نگاران خودشان را داشتند و با همان تابلو خودشان می‌آمدند کار می‌کردند شاید فضای مناسب‌تری ایجاد می‌شد برای کسانی که می‌خواستند روزنامه‌نگاری مستقل‌تر و آزادتری را پی بگیرند و به نفس روزنامه‌نگاری بهای بیشتری دهند. در خارج از کشور این مسئله کمتر دیده می‌شود نه اینکه اصلاً نیست ولی به مراتب کمتر است.

### روزنامه‌نگاری از خارج از ایران برای مخاطب ایرانی و با موضوع ایران چگونه امکان‌پذیر است؟

یک اینکه حادثه آنجا اتفاق می‌افتد و آنها در متن هستند و اینها در حاشیه قرار دارند. دو اینکه رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور عموماً رسانه‌های کوچک و خرد هستند. البته به جز تعدادی که از نظر سازماندهی و سرمایه متعلق دارند به سازمانهای بزرگی هستند که در چارچوب آن کشورها تعریف می‌شوند. مثل بی‌بی‌سی، دوپچه‌وله و رادیو فرانسه. طبیعتاً کار در یک رسانه‌ای که در یک سطح وسیع‌تری مشغول به کار است متفاوت است. مثلاً در رسانه‌ای مثل بی‌بی‌سی که بخش فارسی یکی از بخش‌های آن است، ایران یکی از مناطق مورد توجه است ولی بی‌بی‌سی جهانی مخاطب خودش را در سطح جهانی می‌بیند. بنابراین سیاست‌گذاریها و نگاه‌ها متفاوت است. هرچند آن اصول می‌تواند اصول یکسانی باشد که به همه اینها برگردد ولی قطعاً نوع نگاه متفاوت است. اما با وجود این تفاوت‌ها، روزنامه‌نگاری که این‌جا مشغول به کار است باید مسائل دیگری را هم کم و بیش در نظر داشته باشد. روزنامه‌نگاری در ایران و روزنامه‌نگاری برای ایران یا ایرانیان، در خارج از کشور خیلی بحث گسترده‌ای هست.

### اگر بخواهید از لحاظ سانسور روزنامه‌نگاری داخل و خارج را مقایسه کنید، چه تفاوت‌هایی را می‌بینید؟

شاید باید یک مقدار هم بحث سانسور را تعریف کنیم که منظور ما از سانسور چیست؟ مثلاً اگر من مطلبی بنویسم و شما به عنوان سردبیر من، این مطلب را ویرایش کنید یا مثلاً بگویید که این قسمت اش غیر قابل انتشار است، آیا این سانسور محسوب می‌شود؟ اینکه سیاست‌های یک رسانه در کار اعمال شود، اسمش را باید سانسور گذاشت؟ می‌شود اینها را با آن چیزی که در ایران اتفاق می‌افتد مقایسه کرد که مشابهت‌هایی بین این‌ها دیده می‌شود. بله، تردیدی نیست که در ایران سانسور به طور جدی حضور داشته و دارد. از زمانی که صنعت چاپ وارد ایران شده، سانسور هم با آن وارد شده و به همان اندازه قدمت دارد. در همه حوزه‌ها هم وجود داشته فقط در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری نبوده است. چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب در حوزه کتاب هم سانسور خیلی بی‌رحمانه‌تر هم عمل کرده. اتفاقی که در ایران می‌افتد این است که نیروی دولت به عنوان بالاترین مرجع قدرت که در کشور به طور یکجانبه دخالت می‌کند مانع از انتشار یا بیان حرف و دیدگاهی می‌شود و اگر هم حرفی زده شده، نویسنده باید تاوان آن را پس دهد مثلاً به زندان برود و یا حتی جان خود را از دست دهد. اینها مسائل اصلی هستند. یعنی طوری نیست که فرضاً یک روزنامه‌نگار که از ایران خارج شده و در بی‌بی‌سی مشغول به کار شده، حالا دیگر هرچه دل‌تنگش می‌خواهد بگوید. این اساساً پذیرفتنی نیست و اسم این را نمی‌توان سانسور گذاشت. برای این‌که وقتی رسانه‌ای اصول کار خود را مشخص می‌کند و طبق توافق شما می‌پذیرد که با این اصول کار بکنید و جلوگیری از انتشار یک مطلب هم باید مستدل باشد و مبتنی بر همان اصول باشد. من نمی‌توانم اینجا بنشینم و بگویم که این گزارش را دوست ندارم و نمی‌خواهم منتشر شود. همه همکاران آموخته‌اند که به یک اصول مشخصی ارجاع بدهند. تفاوت‌اش در این است که اگر اینجا کسی نتواند به این شکل کار کند می‌تواند بروید جای دیگری به

شکل دیگری که مایل است کار کند. به هر حال در این رسانه های فارسی زبان این تفاوت ها دیده می شود. اما نکته دیگری وجود دارد که کسانی که می آیند در ابعاد کوچکتری به صورت وبلاگ یا سایت ایجاد می کنند و هیچ کدام از این اصول را رعایت نمی کنند هم تجربه نشان داده که توفیقی خیلی کمتر در حوزه روزنامه نگاری به دست می آورند. یک سری اصول مانند بی طرفی، دقت و انصاف در بیان واقعیات که جز اصول عام هستند و اگر رعایت نشود اعتماد مخاطب را از دست می دهند. اگر خبرهایی نوشته شود که صحت و سقم آن برای خود روزنامه نگار هم روشن نیست و در مورد آن هم تحقیق نکرده باشد، آن را منتشر کند و بعد از چند ساعت مشخص شود که این خبر از پایه نادرست بوده، بعد از چند بار تکرار خواننده بالاخره واکنش نشان می دهد و حتی اگر خبری هم درست باشد مخاطب به طور طبیعی شک می کند. می خواهم بگویم مهم است که سانسور از چه ناحیه ای اعمال می شود.

### بنابراین در تعریف آزادی بیان، خط مشی و دستورالعمل کاری رسانه نیز در نظر گرفته شده است؟

بحث از دموکراسی در حوزه اطلاع رسانی حداقل این است که شما این امکان را برای گروه ها و افراد مختلف فراهم کنید که بتوانند تریبون های خودشان را داشته باشند و بعد همین مخاطبان هستند که می توانند انتخاب کنند و با حمایت خودشان از این نشریه یا یک رسانه، موجب تقویت یا حتی از بین رفتن آن شوند که همین نکته مهمی است. فرضاً من سرمایه گذاری کنم و یک نشریه یا رسانه ای را راه اندازی کنم و بعد آن رسانه یا نشریه را تبدیل کنم به تریبون کسانی که مخالف دیدگاه ها و ارزش های من هستند که اصلاً خردمندانه نیست. مخصوصاً در ایران خیلی رایج بود که اگر این نشریه را ما منتشر می کردیم انگار ما موظف بودیم که حتماً باید اول دنبال نظرات و دیدگاههای مخالف برویم که مثلاً اگر من یک آدم لیبرال هستم باید حتماً ایده های چپ را هم ترویج دهم. اینها همه در تضاد هستند و قرار نیست هیچکدام از اینها را ترویج دهند. جامعه دموکراتیک به این معنا نیست که ما این دموکراسی را بیاوریم به این شکل مصنوعی به یک رسانه مشخص تزیق کنیم. اینکه در یک جامعه امکان گرایش های مختلف فکری و گروه هایی با منافع سیاسی و اقتصادی مشخص وجود داشته باشد و اینها بتوانند بصورت شفاف رسانه های خودشان را داشته باشند و حرف های خودشان را بزنند و در نقد رقبا و منتقدان و مخالفان خودشان بنویسند یا حرف بزنند دموکراسی است. در ایران این امکان وجود ندارد و یک طرفه است. یعنی یک طرف آزاد است که هر آنچه که می خواهد بگوید و طرف یا طرف های دیگر هیچ امکانی برای جواب دادن ندارند و اگر هم جواب بدهند بلافاصله مجازات می شوند. وگرنه طبیعی است که یک بنگاه انتشاراتی یا رسانه میتواند در درون خودش برای پیشبرد سیاست های خودش اعمال فشار کند و مثلاً حاضر نشود بر روی یک کتاب نویسنده ای سرمایه گذاری کند. اینها موانعی است بر سر راه بیان ایده ها و اندیشه ها و آزادی بیان. بحثی نیست منتهی باید امکانی فراهم شود که جایگزین خود را پیدا کنند و بتوانند کار خود را انجام دهید که در ایران اینها وجود ندارد. در خارج از کشور هم البته بصورت تنوریک امکانش وجود دارد اما خب چون کار بسیار دشواری است و سرمایه گذاری می خواهد و این قبیل کارها هزینه بر هستند، مسائل مختلف مانع میشود که آن شکل از روزنامه نگاری تحقق پیدا کند. درکنار همه اینها، عیب می جمله چو گفتم هنرش نیز بگو، در کنار آن امنیت روانی و احساس ایمن بودن هم تا حدی باعث شده که خیلی از حرف ها و بحث های داخل ایران امکان مطرح شدن را ندارد از طریق روزنامه نگارانی که خارج از کشور هستند، به شکل خیلی راحت تری مطرح شود و به دست مخاطبان داخل ایران هم میرسد که این هم نکته خیلی مهمی است.

### آیا فکر نمی کنید روزنامه نگاری که از ایران خارج شده دامنه فعالیت اش محدود می شود؟

یکی از دغدغه های همیشگی ام، این است که خیلی از ما که آمدیم خارج از کشور و این امکان را نداشتیم که به ایران برویم و از نزدیک شاهد حوادث باشیم. همیشه این احتمال وجود دارد که تا حدی ارتباط ما با جامعه قطع شود و تحت تاثیر فضایی که مخصوصاً در دنیای مجازی ساخته می شود و نوع ارتباطات محدودی که در ایران دارد، نگاهمان کانالیزه شود. این خطر برای یک روزنامه نگار وجود دارد که با این نگاه به طور خودکار خیلی از واقعیت ها را نادیده بگیرد و این موضوع می تواند باعث شود که در تحلیل مسائل، جمع بندی و ارزیابی دچار اشتباهاتی شوید که نسبت به آن خودآگاهی ندارید و این برای کار ما واقعا خطرناک است. اگر اتفاقی در ایران بیفتد، برای ما بسیار دشوار است که بتوانیم تحقیق کنیم و از صحت آن با خبر شویم و اگر واقعا اتفاق افتاده علت اش چه بوده؟ تأثیرش چه بوده؟ پیامدش چه خواهد بود؟ دسترسی به خبر خیلی سخت شده و خیلی هم بصورت کانالیزه شده اخبار منتشر می شود. خطر اصلی برای من و بقیه همکاران روزنامه نگاری که در خارج از کشور هستیم، این است که ارتباط ما ارتباط چندان سالم و همه جانبه نباشد چرا که خود آدم در متن حادثه وجود ندارد. این خطر همیشه کار ما را تهدید می کند.

شما مدتی را در رادیو فردا مشغول به کار بوده اید، چطور شد که رفتید و چگونه برگشتید؟

رفتیم به رادیو فردا یک تصمیم شخصی بود. البته دلیل حرفه ایش این بود که رادیو فردا این امکان را به من می‌داد ایده‌هایی را که داشتم، طرح و در نهایت عملی‌شان کنم. به همین خاطر در سال ۲۰۰۶ از بی بی سی استعفا کردم رفتم رادیو فردا و آن سایت را طراحی و راه اندازی کردیم که طبق آمار و بازخوردهایی که داشتیم، خوشبختانه پروژه کاملاً موفق بود و نتیجه رضایت بخشی داشت. دو سال هم آنجا بودم و بعد هم که بحث راه‌اندازی تلویزیون بی‌بی‌سی پیش آمد. فرصت‌های حرفه‌ای به معنای چالش‌های حرفه‌ایست. من در راه اندازی چند روزنامه اصلی حضور مستقیم و در برخی از آنها نقش اصلی را داشتم و راه اندازی یک پروژه در کار یک رسانه خیلی برایم جذاب و هیجان‌انگیز و ایده‌ساز بود. برگشت به بی بی سی هم بر مبنای همین ایده و هدف بود که بتوانم یک بار دیگر در این موقعیت قرار بگیرم. اول برگشتم تلویزیون اما بعد با توجه به تغییر و تحولاتی که رخ داده بود و می‌خواستند که برای رادیو آنلاین مسئولی انتخاب کنند و با توجه به اینکه علاقه به کار آن لاین دارم و روزنامه‌نگاری آنلاین را آینده‌روزنامه‌نگاری می‌بینم ترجیح دادم که برگردم و در راه اندازی جمعی و تیمی شرکت کنم و بتوانم آن ایده‌هایی که داشتم را در چارچوب کاری دنبال کنم.

ممنون از اینکه تجربیات زندگی حرفه‌ای خود را در اختیار این پروژه قرار دادید.

\*\*\*

[فایل صوتی](#) این مصاحبه را در [وبسایت پژوهش رسانه](#) بشنوید.

پژوهش رسانه ایران